

# آموزش و تدین

## عباس عبدي

ویدیویی را دیدم که خانم دکتر علم‌الهدی ضمن اشاره به تکرار چند باره قرآن‌سوزی در اروپا و سکوت نسبت به آن، این پدیده را ناشی از ترویج الحاد در قالب علم دانسته و ادامه می‌دهد؛ تمام کسانی که مثل من با دانشجو و دانش‌آموز سروکار دارند می‌دانند که درس خواندن دانشجویان و دانش‌آموزان منجر به متدین‌تر شدن آنان نمی‌شود، اگر برعکس نشود. در برخی رشته‌ها هنگامی که دانشجو وارد دانشگاه می‌شود، چند تا سوره قرآن را حفظ است، هنگامی که دارد می‌رود، نمازش را یادش می‌رود بخواند یا کاهل نماز می‌شود.

این رویکرد بسیار مهم است و با توجه به نقشی که گفته می‌شود ایشان در موضوع سیاست‌های آموزشی و اجرایی آنها دارند، می‌کوشم نشان دهم که مشکل این رویکرد کجاست؟ اول اینکه گزاره ایشان درباره تغییرات مزبور درست است و شواهد و قراین کافی درباره درستی آن وجود دارد، و بعید است محدود به رشته‌های خاص دانشگاهی باشد. شاید برحسب رشته، این روند اندکی شدت و ضعف داشته باشد ولی جریان غالب همین است که گفتند و عمومیت دارد. نکته دوم این است که در کنار آموزش علم، در تمامی ۱۲ سال مدرسه و حتی در دانشگاه، آموزش رسمی دینی و تاریخی و اجتماعی به‌شدت وجود دارد. پس طبعاً اگر این آموزش‌ها موثر بودند، حتماً باید نتیجه‌ای مغایر با وضعیتی که خانم علم‌الهدی توصیف کرده‌اند به بار می‌آمد. پس مشکل آموزش فیزیک و شیمی و ریاضی نیست، بلکه کیفیت و ماهیت همین دروس دینی و اجتماعی تاریخی است که منجر به دور شدن جوانان از دین شده است. نکته و پرسش مهم‌تر اینکه آیا متدین کردن جوانان وظیفه نظام آموزشی است؟ پس وظیفه نهاد دین چه می‌شود؟ نکند برای آنان وظیفه دیگری در نظر گرفته شده؟ مثل این است که وظیفه دانشگاه پزشکی یا مهندسی را دیندار کردن دانشجو بدانیم. تجربه من به عنوان دانشجوی پیش از انقلاب نشان می‌دهد که در آن دوران وضعیت کاملاً برعکس بود. در ابتدای دهه ۴۰ تعداد نمازخوانان دانشگاه از جمله دانشگاه پلی‌تکنیک انگشت‌شمار بود و حتی محلی برای نماز خواندن نداشتند. در سال ۵۳، شلوغ‌ترین محل، مسجد دانشگاه بود.

تعداد کسانی که در دانشگاه به دین گرایش پیدا می‌کردند و متدین

میشدند چند برابر کسانی بود که از آن رویگردان میشدند. آموزشها هم هیچ ربطی به دین نداشت. مدیریت دانشگاه و استادان هم اغلب غیر دینی بودند. جزییات این فرآیند را در کتاب جنبش دانشجویی پلی‌تکنیک شرح داده‌ام. این فرآیند ربطی به نظام آموزشی نداشت. برعکس مرتبط بود با فضای عمومی و فعالیت متولیان و منادیان دین. اتفاقاً رژیم گذشته هم انتظار عکس از نظام آموزشی داشت که جوانان را از دین دور کند. ولی شکست خورد. چرا؟ به علت اینکه آموزش علم ربط چندانی به این ماجرا ندارد. مگر تغییرات رفتاری دانشجویان تماماً ناشی از حضور در دانشگاه است؟ وضع عمومی جامعه، رسانه، دولت، نهاد دین، تحولات بین‌المللی و... نقش بیشتری دارند. مشکل آنجاست که دینداری و تدین به آموزش تقلیل داده شده است. گویی اگر کسی از گزاره‌های دینی اطلاع یابد، دیندار و متدین میشود. پس هرچه نمره بالاتری گرفت دیندارتر است یا اگر آیات را حفظ کند، دیندار است. در حالی که آموزش و اطلاع از مفاهیم دین فرع بر مساله دینداری است. به راحتی میتوان این فرضیه را آزمون کرد که جوانان ما تقریباً هیچ‌کدام از آموزه‌های دینی دوره عمومی خود را به یاد ندارند. آنچه هم به یاد دارند، از مجاری غیررسمی که مبتنی بر نمره دادن و محفوظات نبوده، آموخته‌اند. واقعیت مذکور در سخنان خانم علم‌الهدی ناشی از دو عامل دیگر است و به نظام آموزشی ربط ندارد. عامل اول و مهم فضای عمومی نسبت به انتظاراتی است که در گذشته از دین و عملکرد آن در ذهن این جوانان یا پدران‌شان وجود داشته است. انتظاراتی که در عمل محقق نشده است. این شکاف میان عمل و انتظارات، معنای همه گزاره‌های دینی را تغییر میدهد یا آنها را از محتوا تهی میکند. درکی که یک جوان ۵۰ یا ۴۰ سال پیش از گزاره‌های دینی شامل اخلاقیات، عدالت، آزادی و... داشت امروز معنادار نیست، زیرا معنای این گزاره‌ها و مفاهیم را به عینیت اجتماعی ارجاع میدهند. بنابراین گزاره‌های دینی از نظر آنان در آزمون‌های تجربی نتیجه‌ای متفاوت از انتظارات آنان داشته‌اند. عامل دوم که بی‌ربط به عامل اول نیست، تغییر کارکرد نهاد دین است که به نهاد قدرت تقلیل یافته یا در دل آن هضم و در نتیجه از کارکرد واقعی خود جدا شده است. نهاد دین امروز بیش از گذشته به حاشیه رفته است. نهاد دین فقط آموزش حوزوی نیست، بلکه حضور اجتماعی و میدانی عاملان این نهاد است که با حضور پررنگ در قدرت، اثری دینی ندارند. پس دنبال فشار بیشتر به نهاد آموزش نرویم که دینداری از آن بیرون نخواهد آمد. در پی بهبود نهاد دین باید بود.